گفت‌وگو با دکتر محمدعلی مهتدی، پژوهشگر مسائل خاورمیانه

هدف اتحاد عربستان و اسرائیل به سازش کشاندن مقاومت در فلسطین است

روح‌الله صالحی

حمایت منطقه‌ای از انتفاضه فلسطین رو به تعطیلی گذاشته و گویی در جهان عرب و جهان اسلام مسئله‌ای به نام فلسطین وجود ندارد. مسئله تکفیری‌ها و جنایت‌هایشان چنان مسائل منطقه را تحت‌الشعاع خود قرار داده که کسی دیگر به یاد فلسطینی‌ها نیست. در این میان کشورهای عربی هم با جبهه غربی- صهیونیستی همسو شده‌اند و سعی دارند توجهات را از مسئله فلسطین به مقابله با تروریست‌ها منحرف کنند. ایران و محور مقاومت هم که فلسطین را مسئله مهم جهان اسلام می‌دانند از سوی کشورهای عربی و رژیم صهیونیستی مورد هجمه تبلیغاتی قرار گفته‌اند و از طرفی اتحاد کشورهای عربی با اسرائیل روز به روز علنی‌تر می‌شود و برای مقابله با نفوذ ایران در منطقه همکاری‌هایشان را بیش از پیش افزایش می‌دهند. دکتر محمدعلی مهتدی، کارشناس و پژوهشگر ارشد مسائل خاورمیانه می‌گوید: «انقلاب‌های عربی و تقویت محور مقاومت در منطقه سبب شده تا اسرائیل و حکام عربی خلیج فارس به همدیگر نزدیک شوند تا مقاومت را تضعیف کنند. اسرائیل و عربستان سعودی از نفوذ ایران و مقاومت در منطقه هراس دارند و توافق هسته‌ای ایران، دو طرف را به هم نزدیک کرده است». به گفته مهتدی، امریکا و اروپایی‌ها تلاش کردند که طرح دو دولتی در فلسطین را اجرا کنند اما خود رژیم صهیونیستی راضی نیست و این مسئله امکان عملی شدن ندارد و الان هم با وضعیتی که در منطقه به وجود آمده به نظر می‌رسد این مسئله به فراموشی سپرده شده است. برای بررسی تحولات منطقه با مهتدی به گفت‌وگو نشستیم.

طی ماه‌های اخیر، شاهد نزدیک‌تر شدن کشورهای عربی به اسرائیل هستیم. این نزدیکی شاید بعد از توافق کمپ دیوید بین اسرائیل با مصر پدیده کم‌سابقه‌ای باشد. حتی کشورهای عربی در مقابل جنایات صهیونیست‌ها در مسجدالاقصی و غزه سکوت کرده‌اند. چه عامل یا عواملی باعث این نزدیکی شده است؟

در این زمینه مسئله امنیت نقش مهمی دارد. رشد مقاومت اسلامی در لبنان، غزه و جنگ‌هایی که ما در سال‌های اخیر شاهد بوده‌ایم امنیت رژیم صهیونیستی را به خطر انداخت. در سال ۲۰۰۰، نیروهای مقاومت ارتش رژیم صهیونیستی را از لبنان اخراج کردند و در ۲۰۰۶ در جنگ ۳۳ روزه دوباره ارتش اسرائیل از محور مقاومت شکست خورد و نتوانست به اهداف خودش که نابودی حزب‌الله بود دست پیدا کند. در جنگ‌های غزه، در سال ۲۰۰۸، ۲۰۱۲ و ۲۰۱۴ شاهد بودیم که نیروهای مقاومت در غزه تاکتیک‌های جدیدی را به‌کار گرفتند و موشک‌های دست‌سازی را شلیک می‌کردند و این موشک‌ها تا شهر بئرالسبع در سرزمین‌های اشغالی می‌رسید این مجموعه‌ها امنیت اسرائیل را دگرگون کرده و به خطر انداخته است چراکه برای اولین بار محور مقاومت توانسته معادله بازدارندگی در مقابل رژیم صهیونیستی ایجاد کند.

اسرائیل تصور نمی‌کرد که این بازدارندگی ایجاد شود ولی الان این موازنه برقرار شده است و معادله توازن وحشت در سرزمین‌های اشغالی حاکم است. تمام تلاش اسرائیل و امریکا این است که این معادله را بر هم بزنند و در جهان عرب هم اینگونه نیست که بگوییم جهان عرب به سمت نزدیکی با اسرائیل می‌رود. مصر و اردن در دهه ۱۹۷۰ با اسرائیل صلح کردند، مصر در کمپ دیوید و اردن در وادی عربه با اسرائیل توافق کردند. مسئله این است که انقلاب‌ها در جهان عرب، رژیم‌های محافظه‌کار عربی در خلیج فارس و اسرائیل را نگران کرد.

نزدیک شدن رژیم‌های محافظه‌کار عربی به سمت اسرائیل به خاطر تأمین امنیت است و وقتی انقلاب‌های عربی به بحرین و یمن رسید حکام عربی احساس خطر کردند و وجه مشترکی بین این رژیم‌ها و اسرائیل ایجاد شد. هم اسرائیل و هم حکام خلیج فارس از تقویت مقاومت و انقلاب‌های مردمی نگران هستند و این مسئله سبب می‌شود تا دو طرف به یکدیگر نزدیک شوند و به همین خاطر می‌بینیم که عربستان و قطر به اسرائیل نزدیک شدند و کشورهای عمده عربی مثل مصر و سوریه که قبلاً در اتحادیه عرب نقش رهبری داشتند و نقش مؤثری بازی می‌کردند پس از انقلاب‌های عربی درگیر بحران‌های داخلی شدند و نمی‌توانند نقش سابق را ایفا کنند. بنابراین، نقش اصلی به دست عربستان و قطر افتاده است که قبلاً دنباله‌رو سوریه و مصر بودند و به این دلیل این کشورها به اسرائیل نزدیک شدند و همکاری نزدیکی بین اینها و اسرائیل در دو جهت به وجود آمده است. یکی برای مبارزه با محور مقاومت و دوم برای مهار انقلاب‌ها در جهان عرب.

ما در سال‌های اخیر، به خصوص بعد از جنگ غزه و تحولات موسوم به بیداری اسلامی که البته در غرب به بهار عربی معروف شد، شاهد نوعی دوره «فترت» در میان گروه‌های مقاومت در داخل فلسطین هستیم. حتی تحولات موسوم به انتفاضه سوم که از زمان تقسیم زمانی مسجدالاقصی شروع شده، آنطور که باید سازمان یافته نبوده است. من در جایی می‌دیدم که خود شما از مفهوم «مقاومت فردی» برای تحولات اخیر استفاده کرده‌اید. آیا این نشان‌دهنده افول دیدگاه مقاومت به شکل حماس و جهاد اسلامی در بین فلسطینیان است یا مفهوم جامعه‌شناسانه دیگری دارد؟

انتفاضه‌ای که الان در کرانه باختری شروع شده است را باید جدا از مقاومت گروه‌های مقاومت در نوار غزه بدانیم. در کرانه باختری تشکیلات خودگردان حاکم است و با دستگاه امنیت اسرائیل هماهنگی دارد و تمام زیربنای مقاومت در کرانه باختری را نابود کرده‌اند و در این منطقه شاهد قیام مردمی به شکل جدیدی هستیم. مثلاً زیر گرفتن سربازان صهیونیستی و استفاده از چاقو علیه شهرک‌نشینان. این مسئله را باید جدا بررسی کنیم و از تشکیلات غزه در شکل جنبش حماس و جهاد اسلامی متمایز کنیم. نمی‌توانیم بگوییم مقاومت عملیات فردی انجام می‌دهد و مهم‌ترین تشکیلات حماس و جهاد اسلامی است که باتوجه شرایط خاصی که بر کل منطقه به خصوص غزه حاکم است وضعیت دیگری دارند و تلاش‌هایی در حال انجام است که مقاومت به سمت سازش بیاید و عملیات مسلحانه را رها کند. آنچه در کرانه باختری رخ می‌دهد مقاومت فردی است و سازماندهی شده و تشکیلاتی نیست چراکه اگر تشکیلاتی بود تاکنون کشف و خنثی شده بود ولی چون فردی است سبب شده تا دستگاه‌های امنیتی تشکیلات خودگردان و اسرائیل نتوانند این عملیات را از بین ببرند.

تأثیر شکل‌گیری جریان تکفیری داعش که به هرحال به نوعی، جریان اندیشه‌ای در جهان اسلام اهل سنت را به سمت نوعی از سلفیسم افراطی سوق داد را در کم‌رنگ شدن «مقاومت جریانی» در فلسطین (منظور مقاومت در قالب گروه‌هایی مثل حماس و جهاد است) چقدر می‌دانید. اصولاً برای این متغیر تأثیری قائل هستید؟

کسانی که داعش را ایجاد کردند هدفشان مبارزه با محور مقاومت بود نه اینکه این گروه با اسرائیل مبارزه کند. داعش حتی یک گلوله هم به سمت اسرائیل شلیک نکرده است و حتی گروه‌هایی مثل «گردان‌های بیت‌المقدس» که در نزدیکی مرزهای رژیم صهیونیستی هستند و در صحرای سینا عملیات انجام می‌دهند اگر هدفشان آزادی قدس است باید علیه نیروهای اشغالگر اسرائیل عملیات انجام می‌دادند ولی در عمل همه عملیات آنها علیه ارتش مصر است. اصولاً داعش بعد از پیروزی حزب‌الله لبنان در جنگ ۳۳ روزه در ۲۰۰۶ ایجاد می‌شود. آن زمان اسرائیل به لبنان حمله کرد تا در مدت چند روز حزب‌الله را نابود کند و خاورمیانه جدید را ایجاد کنند و سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) را در این جنگ وارد و پس از آن ایران را محاصره و تأسیسات هسته‌ای را بمباران کنند و برنامه کاملی بود که صهیونیست‌ها طراحی کرده بودند.

کاندولیزا رایس، وزیرخارجه وقت امریکا اعتراف کرد که آنچه رخ می‌دهد درد زایمان خاورمیانه جدید است و این جنگ با هدف از بین بردن حزب‌الله مقدمه پی‌ریزی خاورمیانه جدید بود. وقتی نتوانستند حزب‌الله را نابود کنند حدود یک ماه بعد وزیرخارجه امریکا به مصر رفت و با مسئولان امنیتی پنج کشور عربی (مصر، اردن، عربستان، قطر و امارات) جلسه گذاشت و قرار شد تا گروه‌های تکفیری به راه بیندازند تا از این طریق و با دامن زدن به مسئله شیعه و سنی اینگونه وانمود کنند که محور مقاومت شیعه است و ارتباطی به سنی‌ها ندارد و سنی‌ها مظلوم هستند و باید با شیعیان مبارزه کرد.

نتیجه این برنامه تأسیس گروه‌های تکفیری در عراق و سوریه بود و تکفیری‌ها می‌گفتند که هدفشان نابود کردن پیروان مکتب اهل بیت یعنی شیعیان است. در حالی که اصولاً مقاومت در برابر اسرائیل ربطی به مذهب شیعه و سنی ندارد و مسئله برحق و اسلامی – عربی است. قدس قبله اول مسلمانان است و برای آزاد کردن آن باید همه تلاش کنند ولی آنها با ایجاد داعش و تکفیری‌ها در خاورمیانه درگیری‌ها را به جای اینکه سیاسی باشد مذهبی جلوه دادند تا محور مقاومت را تضعیف کنند و نقشی که گروه‌های تکفیری در منطقه بازی می‌کنند نقشی است که به سود اسرائیل است و طبق طرح‌های امریکا انجام می‌شود و به زیان کسانی است که قائل به مقاومت در برابر امریکا و صهیونیست‌ها هستند. طبیعی است که وقتی مسئله اصلی در منطقه درگیری سنی و شیعه باشد بر مسئله فلسطین تأثیر می‌گذارد چون فلسطین مسئله اسلامی است و نیاز به همکاری همه‌جانبه مسلمانان دارد.

کمی هم به مسائل اسرائیل بپردازیم. اوضاع جریان چپ در داخل اسرائیل، اوضاع خیلی مناسبی به نظر نمی‌رسد. راست‌گرایی و به خصوص راست‌گرایی افراطی طی یک دهه اخیر به نظر می‌رسد در داخل سرزمین‌های اشغالی جریان مسلط بوده است. این برخلاف پیش‌بینی‌های دهه نودی درباره تغییرات نسلی در داخل سرزمین‌های اشغالی است. این روند چه تأثیری بر جامعه اسرائیلی خواهد گذاشت؟

اولاً فرقی بین جریان‌های چپ و راست در اسرائیل وجود ندارد. یک دوره‌ای حزب کار سوسیالیست در رأس قدرت بود از دوره دیوید بن گوریون، اولین نخست‌وزیر اسرائیل تا چند سال پیش بیشتر کشتارها و اشغال اراضی و مهاجرت صهیونیست‌ها به فلسطین در دوره حزب کار صورت گرفته است که الان در مقابله با حزب لیکود به رهبری بنیامین نتانیاهو، نخست‌وزیر رژیم صهیونیستی میانه‌رو به نظر می‌رسد و حزب لیکود تندرو محسوب می‌شود. در مورد مسئله فلسطین و کشتار فلسطینی‌ها و سیاست‌های توسعه‌طلبانه اسرائیل، هیچ فرقی بین این دو جریان وجود ندارد. مسئله دیگر این است که اگر جناح‌های چپ تضعیف شدند و راست‌های افراطی قدرت را به دست گرفتند به علت تحولات منطقه و اوج گرفتن مقاومت در منطقه است و ترسی که در داخل جامعه اسرائیلی پدید آمده است. جامعه اسرائیلی با دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ تفاوت دارد و ایدئولوژیک نیست و جامعه بر جوانان تأثیر گذاشته است.

اگر آن دوره جوانان اسرائیلی به خدمت در ارتش افتخار می‌کردند اما الان از ارتش فرار می‌کنند. با این حال مسئله امنیت و ترس وجودی در بین همه صهیونیست‌ها وجود دارد و به همین دلیل اکثریت تصور می‌کنند که راست‌های افراطی می‌توانند اسرائیل را از نابودی نجات دهند و امنیت را برقرار کنند. این مسئله سبب شده است تا چپ‌ها تضعیف شده و راست‌های افراطی بیشتر قدرت بگیرند.

باتوجه به برآیند کنونی تحولات (همگرایی بیشتر عرب‌ها با اسرائیل) و نیروها و جریان‌های داخل فلسطین و اسرائیل، آیا برای روند صلح خاورمیانه چشم‌اندازی قائل هستید؟ اخیراً هماهنگ‌کننده سازمان ملل در گفت‌وگوهای چهارجانبه (اروپا، سازمان ملل، امریکا و روسیه) گفته که راه حل دو دولتی در حال از بین رفتن است. بنیامین نتانیاهو هم بارها گفته که قدس را با فلسطینی‌ها تقسیم نخواهد کرد. اگر هدف اصلی مذاکرات سازش را «راه حل دو دولتی» بدانیم، چه چشم‌اندازی برای آن قابل تصور است؟

اولاً چیزی به نام روند صلح از بین رفته است و کنفرانس‌های صلح در مادرید بی‌نتیجه ماند و در نهایت به توافق «اسلو» منجر شد و توافقی بین سازمان آزادی‌بخش فلسطین به رهبری یاسر عرفات با اسرائیل شکل گرفت. این توافق نیز هدفش این نبود که دولت فلسطین در کرانه باختری و غزه در کنار اسرائیل تأسیس شود. هدف امریکا این بود که چون انتفاضه اول در اوج بود و اسرائیل نمی‌توانست آن را مهار کند و فیلم‌هایی که از سرکوب جوانان فلسطینی در جهان منتشر می‌شد از نظر تبلیغاتی ضربه سختی به اسرائیل وارد کرده بود و مظلوم‌نمایی اسرائیل را زیر سؤال برده بود، امریکا و اسرائیل می‌خواستند از طریق دستگاه‌های امنیتی تشکیلات خودگردان انتفاضه را خاموش کنند تا سربازان اسرائیلی بتوانند به راحتی از شهرها خارج شوند.

انتفاضه اول که خاموش شد حتی اسرائیل و امریکا به تعهدات خودشان در اسلو هم عمل نکردند و عملاً تشکیلات خودگردان به صورت تشکیلاتی در خدمت امنیت اسرائیل درآمد نه در خدمت مردم فلسطین و عمل کردن به آرمان فلسطین و حتی تشکیل دولت در کرانه باختری و غزه. به نظر می‌رسد که طرح دو دولتی به هیچ عنوان عملی نخواهد شد، اسرائیلی‌ها می‌گویند بین دریای مدیترانه و رود اردن جا برای دو دولت وجود ندارد و یک دولت باید تشکیل شود. درحالی که امریکا و اروپایی‌ها تلاش کردند که طرح دو دولتی را عملی کنند اما خود رژیم صهیونیستی راضی نیست و این مسئله امکان عملی شدن ندارد و الان هم با وضعیتی که در منطقه به وجود آمده به نظر می‌رسد این مسئله به فراموشی سپرده شده است. اگر قرار بود این طرح عملی شود باید شهرک‌سازی و مهاجرت صهیونیست‌ها به اراضی اشغالی ۱۹۶۷ متوقف می‌شد که نه تنها این اتفاق رخ نداده بلکه روز به روز این مهاجرت‌ها افزایش پیدا می‌کند و شهرک‌های جدیدی در کرانه باختری ساخته می‌شود. بنابراین این سؤال پیش می‌آید که دولت فلسطین در کجا باید تشکیل شود، دولت باید سرزمین داشته باشد وقتی دولت فلسطین سرزمینی در اختیار ندارد در کجا می‌خواهد دولت تشکیل دهد و همه مناطق در اشغال صهیونیست‌ها است.

غزه که با مساحت کمتر تحت محاصره است و نزدیک به ۲ میلیون نفر به سختی در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند و کرانه باختری هم که به خاطر شهرک‌سازی‌ها مساحت آن به تدریج کاهش پیدا می‌کند و صهیونیست‌های بیشتری به این منطقه مهاجرت می‌کنند و جایی برای تشکیل دولت باقی نمانده است. به نظر می‌رسد این طرح فقط اقدام تبلیغاتی بوده برای اینکه این طرح در صحنه باشد تا خلأ سیاسی ایجاد نشود، این طرح عملی نیست و فکر می‌کنم که به دست فراموشی سپرده شده است.

اغلب پیش‌بینی‌ها این بود که توافق هسته‌ای ۱+۵ با ایران، وضعیت خاورمیانه را باثبات‌تر کند. اما به نظر می‌رسد در فضای بعد از این توافق شکاف‌ها در خاورمیانه رو به افزایش است. کشورهای عربی با سرعت بیشتری از قبل به سمت اسرائیل می‌روند و خصومت آنها (به خصوص عربستان) با ایران افزایش پیدا کرده است. البته شاید همه اینها مستقیم به توافق ایران با ۱+۵ ربط نداشته باشد ولی به هرحال، در فضای بعد از توافق، ما شاهد علنی‌تر شدن خصومت کشوری مثل عربستان با ایران هستیم. چقدر از این خصومت‌ها به توافق هسته‌ای ربط دارد؟

ایران با کسی اختلاف ندارد و به دنبال نفوذ و رقابت با سایر کشورها در منطقه نیست. ایران در منطقه وظیفه دینی خود را در قبال ملت فلسطین انجام می‌دهد و به گروه‌های مقاومت در مقابل صهیونیست‌ها و امریکا کمک می‌کند و به دنبال این نیست که جای کسی را تنگ کند. اگر سعودی‌ها پرچم حمایت از مقاومت را به دست بگیرند ایران پشت سر آنها خواهد بود. آنها با ما سر ستیز دارند و از انقلاب و محور مقاومت واهمه و از حرکت‌های مردمی انتفاضه وحشت دارند. اختلاف بین عربستان و ایران قبل از برجام نیز وجود داشت اما همیشه عربستان سعودی و اسرائیل، امریکا را تشویق می‌کردند که به ایران حمله کند و در اسناد «ویکی لیکس» که منتشر شده است نشان می‌دهد ملک عبدالله، پادشاه سابق عربستان به مقامات امریکایی گفته بود که باید سر افعی مقاومت که ایران است را قطع کنیم.

در بحران سوریه هم سعودی‌ها دنبال این بودند تا امریکا را به مداخله نظامی وادار کنند و قبل از انقلاب‌ها در جهان عرب، تلاش کردند تا به بهانه تأسیسات هسته‌ای، امریکا به ایران حمله کند و امریکا هم دنبال منافع خودش است و تسلیم خواسته سعودی‌ها نشد اما پس از برجام اسرائیل و عربستان بزرگ‌ترین مخالفان این توافق بودند و از این توافق زیان‌های زیادی دیدند و همین مسئله سبب شد تا آنها به یکدیگر نزدیک شوند و توطئه‌های جدیدی را چه در منطقه و چه در سطح بین‌المللی علیه ایران تدارک دیدند تا از اجرای توافق هسته‌ای جلوگیری کنند. رژیم صهیونیستی و عربستان پیش از توافق سعی می‌کردند تا برجام انجام نشود اما پس از توافق وین همه تلاش خود را به‌کار بستند تا مانع اجرای برجام شوند و همین تقابل با ایران سبب شده تا از توجه به مسئله فلسطین کاسته شود.

امریکایی‌ها همواره در دیدار با مقامات اسرائیلی و سعودی می‌گویند برجام تهدیدی علیه کشورهای منطقه و جهان نیست اما برخی کارشناسان معتقدند که اسرائیل و عربستان با مخالفت با برجام می‌خواهند امتیازاتی از امریکا بگیرند.

نظر شما در این مورد چیست؟

مسئله هسته‌ای ایران یک بهانه بود و هست. اصل مسئله این نیست که آنها تبلیغات کردند که ایران به دنبال ساخت بمب اتمی است و باید غنی‌سازی را متوقف کند. حتی اگر ایران تسلیم آنها می‌شد و کاملاً برنامه هسته‌ای خود را متوقف می‌کرد باز هم آنها به مخالفت‌های خود ادامه می‌دادند. مسئله اصلی برنامه هسته‌ای نیست بلکه نقش منطقه‌ای ایران در کمک به محور مقاومت و فلسطین است. اگر ایران از فلسطین حمایت نمی‌کرد و به مقاومت در برابر اسرائیل کمک نمی‌کرد آنها هیچ مشکلی با غنی‌سازی اورانیوم و حتی به شکل نظامی نداشتند. آنها به مدت طولانی به دنبال تغییر نظام سیاسی ایران بودند و بعد از اینکه از این تلاش ناامید شدند تغییر رفتار ایران در منطقه را پی گرفتند. تغییر رفتار ایران هم به نظر آنها تغییر رفتار در داخل نبود بلکه رفتار ایران در منطقه بود. آنها تصور می‌کردند که در مذاکرات هسته‌ای با ایران کوتاه بیایند زمینه آماده می‌شود تا با ایران بر سر مسائل منطقه‌ای تفاهم کنند و ایران را به نقطه‌ای برسانند که دست از حمایت از محور مقاومت بردارد. چنین چیزی با منافع ایران، قانون اساسی و وظایف دینی و انسانی ایران مغایرت دارد. لذا می‌بینیم که با وجود توافق هسته‌ای در عمل به بن‌بست رسیده‌اند و سعی می‌کنند فشارها علیه ایران را ادامه دهند تا رفتارهای خود را تغییر دهد و مانع مراودات بانکی و سرمایه‌گذاری در ایران می‌شوند تا ایران نتواند به سرمایه‌های خود دست پیدا کرده و به محور مقاومت کمک کند.

به هرحال طی دو سال اخیر به خصوص در فضای مذاکرات ایران با ۱+۵، بحث‌های زیادی درباره وجود اختلاف بین اسرائیل و امریکا (به خصوص امریکای دوره باراک اوباما) مطرح شده. بعضی‌ها این را شکلی می‌دانند و بعضی هم این اختلاف را جدی می‌دانند. نظر شما در این مورد چیست؟

این اختلافاتی که در ظاهر اتفاق افتاده است بین اسرائیل و امریکا نیست. این اختلافات بین دولت باراک اوباما، رئیس‌جمهور امریکا و بنیامین نتانیاهو بود. در امریکا فقط دولت تصمیم‌گیرنده اصلی نیست و نهادهای دیگری مثل وزارت دفاع امریکا (پنتاگون)، «سیا» و کنگره هم تصمیم‌گیرنده هستند. نتانیاهو فشار می‌آورد که توافق بین ایران و ۱+۵ انجام نشود و به ایران حمله کنند و کلاً برنامه هسته‌ای ایران جمع‌آوری شود و حتی با برنامه هسته‌ای ایران به شکل صلح‌آمیز هم مخالفت می‌کرد اما دولت اوباما مخالف این خواسته‌های نتانیاهو بود و دولت امریکا به صهیونیست‌ها می‌گفت اگر شما از این واهمه دارید که ایران می‌خواهد به شما حمله کند ما از طریق برجام این تهدیدات را از بین بردیم و برنامه هسته‌ای ایران تحت کنترل است و امریکا به تأمین امنیت شما کمک کرده است. از نظر اسرائیلی‌ها این تضمین‌ها کافی نبود و به دنبال این بودند که نظام سیاسی ایران تغییر کند و ارتباطش با محور مقاومت قطع شود ولی این مسئله عملی نبود و امریکایی‌ها می‌دانستند که با فشار بیشتر ممکن است جنگ منطقه‌ای ایجاد شده و منافعشان به خطر بیفتد. اختلاف بین امریکا و اسرائیل اختلاف در هدف نیست بلکه در روش رسیدن به هدف است و هر دو طرف روش متفاوتی را دنبال می‌کنند اما در اصل هر دو طرف یک هدف یعنی تأمین امنیت رژیم صهیونیستی را دنبال می‌کنند.

در پایان ارزیابی شما از تحولات آتی منطقه چیست؟

الان وضعیت در منطقه بسیار پیچیده شده است. متأسفانه مسئله فلسطین در حال فراموشی است و جهان عرب به جای اینکه به مسئله اصلی بپردازد درگیر مسائل داخلی است. سیاست‌های محور مقاومت و ایران که بهترین پشتیبان فلسطین بود سبب شده است که یک جبهه‌ای علیه ایران تشکیل دهند و با اسرائیل متحد شوند تا تهدیدات ادعایی از سوی ایران را از بین ببرند. باتوجه به درگیری‌ها در منطقه به نظر می‌رسد، این وضعیت پرآشوب و هرج و مرج به این سادگی قابل کنترل نیست و حتی ممکن است در سال‌های آینده شاهد ادامه همین ناامنی‌ها باشیم اما از طرفی، محور مقاومت نیرومند است و در بحران‌های زیادی ایستادگی کرده و همین مسئله سبب شده تا اسرائیل و عربستان به فاز جدیدی از توطئه و تخریب علیه ایران روی بیاورند و نمونه آن را در سوریه، بحرین، عراق و یمن مشاهده می‌کنیم.

انقلاب‌های جهان عرب، رژیم‌های محافظه‌کار عربی در خلیج فارس و اسرائیل را نگران کرد و نزدیک شدن رژیم‌های محافظه‌کار عرب به سمت اسرائیل هم به خاطر تأمین امنیت است، وقتی انقلاب‌های عربی به بحرین و یمن رسید حکام عربی احساس خطر کردند و وجه مشترکی بین این رژیم‌ها و اسرائیل ایجاد شد

انتفاضه اول که خاموش شد حتی اسرائیل و امریکا به تعهدات خودشان در اسلو هم عمل نکردند و عملاً تشکیلات خودگردان به صورت تشکیلاتی در خدمت امنیت اسرائیل درآمد نه در خدمت مردم فلسطین و عمل کردن به آرمان فلسطین و حتی تشکیل دولت در کرانه باختری و غزه